



آموزش و پرورش مظهر و آئینه وضع کشور است

رضا داوری اردکانی دارای دکترای فلسفه و عضو هیئت علمی دانشگاه تهران است. ایشان در کارنامه خود ریاست دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، سرپرستی کمیسیون ملی یونسکو در ایران، ریاست هیئت نظارت و بازرسی شورای عالی انقلاب فرهنگی و مدیر عاملی شرکت انتشارات علمی و فرهنگی را دارد و در حال حاضر عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و رئیس فرهنگستان علوم جمهوری اسلامی ایران است.

آقای دکتر تعامل نظام آموزشی و سیاست‌های فرهنگی کشور را از لحاظ آسیب‌های فرهنگی نظام آموزشی چگونه ارزیابی می‌فرمایید؟

اگر پرسش را درست فهمیده باشم، عرض می‌کنم که در ابتدای تأسیس مدارس جدید در کشور ما، هنوز در هیچ‌جا مسئله مدرنیزاسیون مطرح نشده بود و سیاست فرهنگی و آموزشی نیز وجود نداشت و شاید به فکر هیچ‌کس نمی‌رسید که در اخذ و اقتباس آورده‌های تجدد، جانب فرهنگ را باید مراعات کرد. البته حفظ ظاهر امر دیگری است که همواره صاحبان فضیلت

فکری بدان ملتزم بوده‌اند چنانکه میرزا تقی‌خان امیرکبیر معلمان دارالفنون را از کشوری آورد که عنوان استعمارگر نداشت و درس‌هایی را که ممکن بود با فرهنگ و اعتقادات در تعارض قرار گیرد، در برنامه قرار نداد. این رعایت در جای خود اهمیت دارد اما حفظ ظاهر کافی نیست زیرا علم و آموزش علوم در زمینه فرهنگ خاص پیشرفت می‌کند و نتیجه می‌دهد. شاید گفته شود که آموختن فیزیک و زمین‌شناسی و جغرافیا با همه فرهنگ‌ها نسبت مساوی دارد و در هیچ فرهنگی با آن مخالفت نمی‌شود. این سخن نادرست نیست

باید شوق طلب پیدا کرده باشند. مدارس ما در برانگیختن این شوق به خصوص در دروس دینی و اخلاقی تقریباً ناتوانند. یعنی مدرسه و دانشگاه کمتر کسی را دیندار می‌کند مگر آنکه نشان داده شود (و نه فقط گفته شود) که دین با وجود آدمی چه نسبتی دارد و با آن چه می‌کند و دینداری چه آثار نیکویی در جامعه و زندگی مردمان می‌تواند داشته باشد. در این آموزش؛ گوش و چشم از هم جدا نیستند. آموزگاران بزرگ دین و اخلاق، با کردار خود گفتارشان را اثبات می‌کنند. تعلیم مستقیم باید با تأسی به این آموزگاران صورت گیرد؛ اما تعلیم سراسری و دائم اعم از رسمی و غیر رسمی، به موقع و مقام دین در نظام زندگی و سریان آن در نظر و عمل و علم و ادب بسته است. آمیختن تصنعی دین با معلومات و اطلاعات غیر دینی اثر چندان ندارد و گاهی که اثر دارد، اثرش منفی است. دین عین راستی و دوستی است و با راستی و دوستی تعلیم می‌شود و اشاعه می‌یابد. این نکته به خصوص در عصر ما اهمیت دارد که در آن آدمی به کالایی در عداد کالاهای دیگر مبدل شده و حتی مهر و دوستی اش نیز معمولاً به کالاها و اشیاء تصرفی تعلق می‌گیرد.

به طور کلی اگر باور داشته باشیم که بین آموزش و پرورش و زمینه‌های فرهنگی و اجتماعی جامعه یک رابطه متقابل مهم و غیر قابل انکاری وجود دارد. در آن صورت بفرمایید این رابطه متقابل تحت تأثیر چه عواملی ممکن است تقویت و یا تضعیف گردد؟

فرهنگ طریق و راه است و راه نیز به مقصد یا مقاصد می‌رسد و البته از هر راهی به هر مقصدی نمی‌توان رسید؛ پس

آموزش و پرورش باید با فرهنگ تناسب و سنخیت داشته باشد. در زمان ما علم و تکنولوژی ناظر به تصرف در جهان، اهمیت بسیار یافته است. اکنون جهان رو به توسعه و به طور کلی جامعه بشری در برابر دو امکان قرار گرفته است: یکی اینکه یکسره در برابر هرچه پیش می‌آید، تسلیم شود و باد زمان او را به هرسو که می‌وزد، ببرد. امکان دیگر اینست که به مدد هنر و تفکر و از طریق رسوخ در فرهنگ خودی و احراز مقام و شأن نظارت در فرهنگ جهانی، فرهنگ دیگری پدید آید که در آن تکنولوژی حقیقتاً و نه در عالم وهم و خیال؛ به خدمت آدمی درآید؛ نه اینکه سلطان و قانونگذار همه‌چیز و همه‌جا و حتی خلوت زندگی آدمی باشد. اکنون فرهنگی که در جهان، آموزش و پرورش را راه می‌برد، فرهنگ جهانی است؛ ولی چون این امر به چشم ظاهر نمی‌آید، کمتر مورد توجه قرار گرفته است. اگر به این نسبت توجه شود، نه فقط نظام آموزش خلل نمی‌یابد بلکه راه برای رسیدن به فرهنگ دیگر و بهره‌برداری بهتر از آموزش و پرورش فراهم می‌شود.

آموزش و پرورش در توسعه ارزش‌ها، نوسازی جامعه، توسعه اجتماعی اقتصادی و فرهنگی چه تأثیری دارد؟ گسترش دامنه قبول ارزش‌ها و نوسازی جامعه و توسعه اجتماعی و اقتصادی به آموزش و پرورش بسته‌اند یا بهتر بگوئیم آموزش و پرورش یک کشور؛ مظهر و آئینه وضع کشور است. اگر دانش‌آموزان بسیار چیزها می‌آموزند که به دردشان نمی‌خورد و در خاطرشان نمی‌ماند، پیداست که برنامه‌ریزان به عاقبت کارها نیندیشیده‌اند

و از بیهوده‌کاری پروا نداشته‌اند. همگانی کردن آموزش و توسعه مدرسه و دانشگاه یک ضرورت است؛ اما علم و آموزش باید متناسب با نیازهای مردم و جزئی از برنامه پیشرفت باشد و اگر کسی بگوید پیشرفت شعار منورالفکری و جامعه متجدد است و ما نمی‌خواهیم راه طی‌شده تجد را بییمائیم، عرض می‌کنم که باید توانایی پیمودن راه تجد را پیدا کرد تا بتوان راهگشا و ره‌آموز راه آینده دیگری شد.

شکل‌گیری پدیده مدرک‌گرایی به عنوان یک پدیده و معضل فرهنگی و آموزشی چه تأثیراتی بر نظام آموزشی کشور در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی می‌تواند داشته باشد؟

چیزی که شما آن را مدرک‌گرایی می‌دانید، نتیجه و فرع سستی پیوند میان علم و نظام زندگی است. مدرک‌گرایی نشانه قرارنگرفتن دانش و دانشگاه در جایگاه خاص خود است و البته ممکن است این بی‌تعادلی و سست‌بنیادی را تشدید کند. مخالفت مستقیم با مدرک‌دوستی و مدرک‌خواهی هیچ اثری ندارد؛ بلکه باید کاری کرد که مدرک فقط معرف و نشانه باشد و کسی به صرف داشتن مدرک علمی صاحب رتبه و مقام علمی نشود. وقتی بسیاری از دانشمندان ما مقام علم اشخاص را با تعداد مقالات شان می‌سنجند و آن را که مثلاً ۵۲ مقاله نوشته است، دانشمندتر از صاحب ۵۱ مقاله می‌دانند، با مدرک‌گرایی چه می‌توان کرد و اگر حرفی زده شود، شاید با این ملاحظه درست و بجا مواجه شود که آیا می‌خواهید همین یک ملاک را هم بی‌اعتبار کنید که هیچ ملاکی در کار نباشد و رأی و سلیقه و ملاحظات

اما درست بودنش تا جایی است که عمق مطلب پوشیده مانده باشد. فیزیک و زمین‌شناسی و جغرافیا را در جایی می‌توان تعلیم کرد که این علوم جایی در نظام زندگی مردم داشته باشند و اهمیت تعلیم شان محرز شده باشد. وقتی کتاب اقتصاد سیاسی سیسموندی با عنوان «آداب مملکت‌داری» به فارسی ترجمه شد، هیچ جایی پیدا نکرد و مقدمه‌ای که میرزا عبدالغفار نجم‌الملک بر گزارش اولین سرشماری تهران نوشت و در آن بحث مهم جمعیت‌شناسی اروپای آن زمان را پیش آورد، کسی به آن توجه نکرد و حتی وقتی درس جمعیت‌شناسی در دانشگاه تهران تدریس می‌شد به آن سابقه اعتنایی نشد. علم به صرف علم بودن، به همه‌جا نمی‌رود بلکه به جایی می‌رود که در فرهنگ آنجا از آن استقبال شود؛ مع‌هذا علم و تمدن جدید قدرت و اعتباری دارند که به همه‌جا می‌روند و حتی ناخوانده هم می‌روند. علمی که ناخوانده به جایی می‌رود، اگر در خانه فرهنگ محل و مقامی پیدا نکند، دوام نمی‌آورد یا رشد نمی‌کند یعنی آموزش باید با اوضاع و مقتضیات فرهنگ متناسب باشد. تمدن‌های قدیم هرچه بودند، این مزیت را داشتند که تعادل و تناسب در آنها نه با برنامه‌ریزی بلکه به نحوی کم و بیش طبیعی صورت می‌گرفت اما اکنون باید این تعادل را با برنامه‌ریزی به وجود آورد و برنامه‌ریزی فرهنگ و علم و آموزش و پیشرفت کاری بسیار دقیق و دشوار است. ما هنوز سیاست مدون علم و فرهنگ و حتی سیاست آموزش نداریم ولی از چندین سال پیش به نیاز خود پی برده‌ایم و مطالعه و تحقیق برای تدوین این سیاست‌ها را آغاز کرده‌ایم. پرسش شما هم حاکی از آغاز توجه

به لزوم تدوین برنامه علم و پژوهش و آموزش است.

نظام آموزشی غیررسمی در شکل کبری ارزش‌ها و باورهای فردی چه نقشی دارد؛ در همین زمینه برای ارتقاء و نهادینه‌سازی معرفت دینی در نظام آموزشی چه راهکارهایی را پیشنهاد می‌فرمایید؟

برخلاف آنچه معمولاً می‌پندارند، آموزش رسمی چندان در اخلاق و عادات و اعتقادات اشخاص اثر ندارد مخصوصاً اگر آموزش‌های رسمی فاقد یک محور و اصل وحدت‌بخش باشد. مردم آداب و اعتقادات و خلیقات خود را بیشتر در خانه و کوچه و بازار و کمتر در مدرسه می‌آموزند و اکتساب می‌کنند. البته معلومات و اطلاعات علمی را در مدرسه باید فراگرفت. برای پاسخ دادن به پرسش شما مهم آن است که بدانیم

مدرسه و دانشگاه کمتر کسی را دیندار می‌کند مگر آنکه نشان داده شود (و نه فقط گفته شود) که دین با وجود آدمی چه نسبتی دارد و با آن چه می‌کند و دینداری چه آثار نیکویی در جامعه و زندگی مردمان می‌تواند داشته باشد

آیا نسبتی میان اطلاعات و معلومات مکتسب در مدرسه از یکسو و اعتقادات و آداب و اخلاق عمومی از سوی دیگر وجود ندارد. یعنی آیا فراگیری معلومات و اطلاعات اثری در شخصیت و رفتار و گفتار و کردار مردمان نمی‌گذارد؟ چنین تأثیری را نمی‌توان منکر شد اما هر نوع یادگرفتنی موجب تغییر در اخلاق و رفتار و عقاید نمی‌شود. آموزش‌های دینی و اخلاقی لازم است اما اگر درست در جای خود صورت نگیرد، حتی اگر به صورت اطلاعات در حافظه دانش‌آموزان و دانشجویان ضبط شود، چه بسا که با دل و جان و تن آنان پیوندی پیدا نکند. شواهد و قرائن حاکی از آن است که آموزش‌های رسمی دینی و اخلاقی را مؤثرتر از آنچه در واقع هست، ارزیابی می‌کنند و به این جهت گاهی در کتاب‌های درسی ادبیات و تاریخ نیز مطالب دینی را درج می‌کنند. پیداست که دین در تاریخ، فرهنگ، شعر و ادب ما چه مقام ارجمندی دارد اما درس‌های ادبیات و تاریخ و ... باید درس ادبیات و تاریخ باشد. از طریق شعر و ادب و تاریخ می‌توان بر معلومات دینی افزود و حتی اعتقادات اشخاص را راسخ‌تر کرد؛ اما این امر وقتی صورت می‌گیرد که پیش از آن آمادگی و قبول خاطر در اشخاص پدید آمده باشد و آنها کم و بیش در طلب علمی باشند که به آنها آموخته می‌شود. پیداست که معلمان مدارس باید مطالب کتاب‌های درسی را بیاموزند اما معلمان جامعه باید بیش از آنچه به گفتار درسی توجه می‌کنند، به آماده کردن گوش‌ها بیندیشند. زیرا گوش همه مردمان همه مطالب را یکسان نمی‌شنود و به همه سخنان یکسان راه نمی‌دهد. مختصر اینکه برای هر آموزشی؛ دانش‌آموزان و دانشجویان

و حل می‌شود که نسبت درست و حقیقی میان آموزش و پرورش و زندگی را درک کرده باشیم و بدانیم که مدرسه تمرین زندگی و مقدمه ورود به جامعه و قبول مسئولیت و شغل و ادای وظائف دینی و اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی است. چالش کنونی ما با کمال‌طلبی ناممکن و تمنای محال است. ما هنوز در آموزش و پرورش هم‌ه‌دان می‌خواهیم نه مرد و زن زندگی و غالباً از یاد می‌بریم که علم به معنای جدید آن، علم کارساز است و اگر کارسازی نکند، چه اعتباری می‌تواند داشته باشد؟

در جهت مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور چه تمهیدات و راهکارهایی باید برای آماده‌سازی بسترهای اجتماعی و فرهنگی اندیشیده شود. به گونه‌ای که زمینه استقبال از تغییر و تجارب جدید و تجربه کردن ایده‌های نوآورانه فراهم گردد؟

به هوش باشیم که مهندسی فرهنگ را به معنای دستکاری فرهنگ ندانیم و گمان نکنیم که هرکس یا هر گروهی به میل خود می‌تواند فرهنگ بسازد یا فرهنگ را به هر صورتی که می‌خواهد، درآورد. فرهنگ در دست ما و در اختیار ما نیست؛ بلکه بر ما احاطه دارد و فهم و درک ما با آن معین می‌شود. به عبارت دیگر فرهنگ ساخته فهم و درک ما نیست؛ بلکه شرط فهم ماست. اشکالی که بر این سخن وارد می‌شود اینست که پس ما محکوم حکم فرهنگیم و در برابر آن هیچ اختیاری نداریم. احاطه فرهنگ بر فهم و درک ما، احاطه مکانیکی و مکانی نیست. فرهنگ بدون افراد آدمی و مستقل از وجود فهم و درک و اعتقاد و عمل آنان وجود ندارد و آدمی نیز هرگز بی‌فرهنگ

نیوده است. اگر فرهنگ را امری بیرون از وجود آدمی بدانیم، این بیرون جزئی از وجود آدمی است. درست بگویم ما و فرهنگ، امور موجود مستقل و جواهر قائم به ذات نیستیم. ما و فرهنگ نه فقط با هم نسبت داریم بلکه عین نسبت ایم. پس تعین فرهنگ نیز بسته به این است که به امکان‌های آینده و شرایط زندگی چگونه می‌اندیشیم. ما اکنون نمی‌توانیم از فرهنگ جهانی نظر برداریم و هرچه بیشتر در آن تأمل و تفکر کنیم، نسبت مان با فرهنگ یا درست بگوئیم جایگاه تاریخی و فرهنگی‌مان استوارتر می‌شود و با این پیش‌توانه می‌توانیم به استقبال آینده و تازه‌ها و البته خطرهای آن برویم. تجربه کردن آسان نیست و همه؛ همیشه از عهده تجربه بر نمی‌آیند یا از تجربه درس نمی‌آموزند. تجربه کردن مستلزم آزادی است و آزادی بدون نسبت آزاد و بی‌تکلف با فرهنگ، پدید نمی‌آید. ما نیاز داریم که نسبت خود را با حقیقت دین و شعر و حکمت و فلسفه و ادب مستقیم‌تر کنیم و وسائط پرتکلف را هرچه می‌توانیم، از سر راه برداریم. علم

ما هنوز در آموزش و پرورش همه چیز دان می‌خواهیم؛ نه مرد و زن زندگی و غالباً از یاد می‌بریم که علم به معنای جدید آن، علم کارساز است و اگر کارسازی نکند، چه اعتباری می‌تواند داشته باشد؟

و پژوهش و نوآوری صرف شغل نیست بلکه صورتی و وجهی از کمال زندگی است که کسانی بخت برخورداری از آن را پیدا می‌کنند.

مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور در ایجاد زمینه و تحول در برنامه‌های درسی و روش‌های دوره‌های مختلف در راستای تسهیل کاربرد فناوری‌های نوین آموزشی، فناوری‌های اطلاعاتی و ارتباطی چگونه می‌تواند نقش ایفا کند؟ گمان می‌کنم در این پرسش مهندسی فرهنگی را به معنایی بکار برده‌اید که معمولاً به جای آن فرهنگ‌سازی گفته می‌شود. چنانکه می‌دانید، فرهنگ‌سازی ساختن و پدید آوردن فرهنگ به معنی شرط علم و عمل و نظم معاملات و مناسبات مردمان نیست بلکه منظور از آن موجه کردن بعضی رسوم و فراهم آوردن زمینه اجرای آسان آنهاست که این هم درجات و مراتب دارد یعنی همه عادات و آداب را به آسانی نمی‌توان قبولاند و ملکه مردمان کرد. مثلاً پلیس راهنمایی ما موفق شد بستن کمربند را برای رانندگان و سرنشین‌های اتومبیل‌ها تقریباً جا بیندازد اما هرچه کوشید که پیاده‌ها را عادت دهد که هنگام عبور از عرض خیابان و در چهارراه‌ها قواعد راهنمایی را رعایت کنند یا در تقاطع‌ها و نزدیک چهارراه و وسط خیابان برای سوار شدن ازدحام نکنند، توفیقی بدست نیاورد. اینکه کی و کجا و در چه مواردی می‌توان آداب و عادات و استفاده از وسائلی را به مردم قبولاند، مطلب مهمی است اما تسهیل کاربرد فناوری‌های نوین آموزشی و اطلاعاتی و ارتباطی، مشکل چندان ندارد. آنچه مهم است چگونگی کاربرد این فناوری‌ها و بهره‌برداری

مدرسه و اداره و کارخانه و حتی خانه که می‌شویم، وقایعی پیش روی ما قرار می‌گیرد که می‌تواند به مسئله مبدل شود. منتهی یک اراده راهیابی به مسائل و حل آنها باید وجود داشته باشد تا مشکلات هر روزی را به صورت مسئله درآورد و گرنه مشکل را همه مردم درک می‌کنند.

شخصی و خصوصی حاکم شود؟ می‌بینید که در بحث مدرک‌گرایی احتیاط باید کرد. این امر به وضع کلی علم و مقام آن در جامعه مربوط است. من نمی‌گویم همه امور را رها کنیم و منتظر اصلاح کلی و کلی نظام علم و آموزش باشیم بلکه می‌گویم در علاج هر نقص و نارسایی به اصل و اساس هم توجه کنیم.

چیزی که شما آن را مدرک‌گرایی می‌دانید، نتیجه و فرع سستی پیوند میان علم و نظام زندگی است. مخالفت مستقیم با مدرک دوستی و مدرک‌خواهی هیچ اثری ندارد؛ بلکه باید کاری کرد که مدرک فقط معرف و نشانه باشد و کسی به صرف داشتن مدرک علمی صاحب رتبه و مقام علمی نشود

راهکارهای لازم جهت ارتقاء فرهنگ پژوهش چیست؟
برای ارتقاء فرهنگ پژوهش باید پژوهش را با برنامه توسعه و نظام تولید و مصرف و مدیریت و نیازهای اخلاقی و مادی حقیقی کشور هماهنگ کرد.

زیربنای آموزش عالی و مقدمه رسیدن به مقام پژوهش باشد و هم معلومات مفید و لازم را به کسانی که به تحصیل خود ادامه نمی‌دهند، بدهد؛ مگر می‌دانیم آموزش عالی ما به کجا می‌رود و ... مشکل آموزش ما گرچه عمیق است و ریشه‌های تاریخی دارد، از مطالعه آثار و نتایج آن هم می‌توان درس‌ها آموخت. ما گمان می‌کنیم اگر برنامه‌های مدرسه را قدری سبک کنیم، دانش‌آموزان را تنبل و بی‌سواد بار می‌آوریم ولی اگر توجه کنیم که دانش‌آموزان ما پس از خروج از دبیرستان و حتی بهترین آنها از آنچه آموخته‌اند چه مقدار در خاطرشان مانده است، شاید راضی شویم به اینکه مثلاً بجای خواندن هزار صفحه تاریخ و جغرافیا و فراموش کردن همه مطالب آن، صد صفحه را طوری بیاموزیم که در خاطر دانش‌آموزان مان بماند و ... ولی این مشکل که قدری به روان‌شناسی اجتماعی ما نیز بستگی دارد؛ وقتی طرح

از دیدگاه جنابعالی مشکلات و چالش‌های موجود بر سر راه نظام آموزش و پرورش ایران دارای چه ابعاد و ویژگی‌هایی هستند؟ راهکارهای لازم و مناسب جهت حل آنها را چه می‌دانید؟
مشکل آموزش و پرورش ما مشکل جهانی است. ما برنامه آموزشی خود را در همه سطوح و مراتب از اروپا و آمریکا اخذ کرده‌ایم. ما دوره راهنمایی داریم زیرا که فرانسویان پس از جنگ جهانی دوم به فکر راهنمایی تحصیلی افتادند. اینکه آنها چه نتیجه‌ای از طراحی راهنمایی تحصیلی گرفتند، مورد نظر ما نیست اما بنظر نمی‌رسد که ما از تأسیس دوره راهنمایی هیچ بهره‌ای برده باشیم جز اینکه بر حجم درس‌ها افزودیم و فرزندانمان را خسته کردیم و در جان آنان کتاب را با ملالت همخانه ساختیم. در برنامه دبیرستان هم با همه

از دیدگاه جنابعالی زمینه‌ها و عواملی که می‌توانند در استفاده عملی و کاربردی پژوهش‌ها با توجه به نیازهای گوناگون جامعه مؤثر باشند، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشند؟
اگر ما به نظم مدیریت و اتقان علم و تکنولوژی قائل باشیم، این اعتقاد ما را به سوی پژوهش می‌برد و پژوهشی اهمیت می‌یابد که با آن بتوان سازمان‌ها را خوب اداره کرد و روابط و مناسبات را سامان داد و نقائص تولید صنعتی و کشاورزی را کمتر کرد. علم وقتی پیدا می‌شود که در جایی نقصی دیده شود و بخواهند آن نقص را برطرف کنند. اگر آدمی نقص خود و امکان کمال را نمی‌داند، علم هم نداشت. من اگر در نوشته‌ها و گفته‌های خود بر نقص و نیاز تأکید می‌کنم، نظرم به این معنی است؛ نه اینکه کوشش‌های ارجمند دانشمندان و صاحب نظران را بی‌قدر بدانم. برای یافتن مسائل لازم نیست ما خود را به تکلف بیندازیم. وارد کوچه و بازار و

مناسب از آنهاست. کاربرد این وسایل را باید آموخت و مهمتر اینکه از این وسایل باید در درس‌ها یا در بعضی درس‌ها بهره‌برداری کرد.

به چه طریق مهندسی فرهنگی نظام آموزشی کشور می‌تواند در کاهش یا رفع جدایی میان برنامه‌های درسی رسمی و آموزش‌های غیررسمی حاکم بر خانه، جامعه محلی، رسانه‌ها و محیط‌های فرهنگی - اجتماعی سهیم و دخیل باشد؟

طرحی که عنوان کردید یعنی طرح متناسب ساختن برنامه‌های درسی و آموزش رسمی یا آموزش آزاد غیر رسمی، در عداد مهمترین و جامع‌ترین مصادیق مهندسی فرهنگی است. مهندسی فرهنگی با این دو معنایی که می‌گویم، امکان دارد. یکی اینکه طراحی‌ها و حتی طراحی‌های مهندسان، با ذوق فرهنگی قرین باشد و طراحان بدانند که در کجا و در کدام زمینه طرح خود را در می‌اندازند. معنی دیگر مهندسی فرهنگ که در حقیقت معنی دیگر نیست بلکه نسبت به معنی اول عام‌تر و شامل‌تر است، می‌تواند این باشد که برنامه‌ریزی آموزشی و علمی و سیاسی و اجتماعی را با نظر به شرایط فرهنگ تدوین کنند. در این کار نه مستقیماً در فرهنگ تصرف می‌کنند و نه بدون تحقیق به رد و طرد شؤون عالم موجود می‌پردازند بلکه هر چیزی را در موضع خود قرار می‌دهند یعنی عاقلانه و عادلانه عمل می‌کنند اما طریق عقل و عدل تاریخی و مخصوصاً تدوین برنامه آموزش رسمی هماهنگ با آموزش‌های غیررسمی، طریق گشوده و طی شده‌ای نیست بلکه باید آن را گشود و پیمود. گمان می‌کنم در پرسش شما

مراد از آموزش‌های غیر رسمی، سازگار شدن با فرهنگ باشد. در اروپای جدید این هماهنگی به تدریج در طی مدتی قریب به دویست سال حاصل شد اما در مناطقی که برنامه آموزشی خود را از اروپا و آمریکا اقتباس کرده‌اند، گرچه بعضی تعارضات و ناهماهنگی‌ها در طی زمان از بین رفته است و این برنامه مهمان، دیگر در خانه غریب و ناآشنا نیست اما چه بسا که هنوز در خانه جایگاه معلوم ندارد. اگر این مهمان باید همچنان در خانه سکونت داشته باشد، تکلیفش باید معلوم باشد و اهل خانه بدانند که با او چه نسبت دارند و از او چه توقعی می‌توانند و باید داشته باشند.

پیداست که طراحی برای به وجود آمدن این هماهنگی کار آسانی نیست و صاحب‌نظران در باب آن اختلاف‌ها دارند و البته بسیاری از اختلاف‌ها نیز سیاسی و ایدئولوژیک است. کسی می‌تواند بگوید که برای هماهنگ‌سازی آموزش‌های رسمی و غیر رسمی، باید یک طرح و نظم کلی از آینده در نظر باشد و تغییر روابط و مناسبات در درون آن و به اقتضای نظم کلی صورت گیرد. این نظر دو اشکال دارد. یکی اینکه طرح نظام نو بسیار دشوار است. عیب دیگری که بر آن گرفته‌اند این است که در نظر داشتن چنین طرح‌هایی با سیاست خشن و قهرآمیز ملازمت دارد. شاید این اشکال‌ها به طرح‌های صرفاً سیاسی وارد باشد اما اگر طرحی از آینده با توجه به امکان‌ها و شرایط و مصلحت‌ها در انداخته شود و آن طرح درونی مردمان و مایه وفاق و هماهنگی دلها و دست‌های آنها شود، نگرانی از سیاست قهر و خشونت هم مورد نخواهد داشت. در مقابل این رأی

کسانی می‌گویند روابط و مناسبات را در طی زمان و در وقت و جای خود باید اصلاح کرد و در این مورد خاص فی‌المثل رسانه‌ها و خانواده‌ها و مؤسساتی که قواعد رفتار مردمان در بیرون از خانه را وضع می‌کنند و تحت نظارت خود دارند، نباید بی‌خبر از برنامه‌های رسمی آموزش و بی‌اعتنا به آنها باشند. سازمان آموزش و پرورش نیز باید سهم واقعی آن سازمان‌ها را در نظر داشته باشد. مشکلی که در این مورد پیش می‌آید اینست که در موارد اختلاف و تعارض کدامیک باید اصلاح یا تعدیل شود و ملاک تشخیص و تصمیم چیست؟ اگر مقصدی نباشد، هیچ راهی بر راه دیگر رجحان و مزیت ندارد و راه رفتن بی‌وجه می‌شود. به نظر من جامعه‌ها باید ببینند به کجا می‌خواهند بروند و به چه علم و عمل و به کدام نظام مدنی و سیاسی و معیشتی می‌توانند و باید نائل شوند. در این صورت در هر موقع می‌توانند تصمیم‌های مناسب بگیرند و آنها را در معرض آزمایش بگذارند. گمان من اینست که در شرایط کنونی جهانی شدن که تحوّل بسیار سریع شده است، نه فقط در همه‌جا بین آموزش رسمی و غیر رسمی ناهماهنگی و تعارض پدید می‌آید بلکه گاهی آموزش‌های رسمی هم با هم نمی‌سازند و قهری است که آموزش‌های عمومی غیر رسمی نیز هیچ سامان و نظامی نداشته باشند. متأسفانه جامعه کنونی، جامعه‌ای با بستگی‌های سست و گسستنی است. پیوستگی که نباشد، تدبیر مشکل می‌شود. مهر و معرفت طیب جمله علت‌هاست.

با تشکر از اینکه در این گفت و گو شرکت کردید. ■